

## • اشاره

در شماره پیش، مقاله‌ای با عنوان «تعامل تفسیر و حدیث در تعیین سبع المثانی» به قلم اُری رُبین و ترجمه آقای کریمی نیا به چاپ رسید که در نوع خود عمیق و محققانه بود، ولی از آن جا که این موضوع بحث‌های بیشتری می‌طلبد، اکنون مقاله‌ای را در همین موضوع تقدیم خوانندگان محترم می‌کنیم که فراگیر اقوال هر دو گروه شیعه و سنی است و نیز دیدگاه جدیدی در آن مطرح شده که امید است مورد توجه خوانندگان مفضل و قرآن‌پژوه قرار گیرد و از نظرات سودمند و راهگشای آنان بهره‌مند شویم.

□

در آیات متعددی از قرآن کریم، خداوند از باب امتنان، برخی از نعمت‌هایی را که به پیامبر اسلام (ص) اختصاص داده است، یادآور می‌شود. هدف از یادآوری این نعمت‌ها تقویت روحی پیامبر و تأکید بر این مطلب است که خداوند توجه و عنایت خاصی به پیامبر دارد و او همواره مورد نوازش، انعام و

إفضال خداوند است و لطف سرشار الهی بدرقه راه اوست.

یکی از مواردی که خداوند با یادآوری نعمتی بزرگ، به بالا بردن توان روحی پیامبر می‌پردازد، آیاتی از سوره مبارکه حجر است که می‌فرماید:

وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ. لَا تَمُدَّنَّ عَيْنِيَكَ إِلَىٰ مَأْتَعِنَا بِهِ إِزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَخَفَضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ (حجر / ۸۸-۸۷).

و به تحقیق به تو «سبع من المثنائی» و قرآن بزرگ را دادیم. چشمان خود را به آنچه گروه‌هایی از آنان را بدان برخوردار ساختیم مدوز و بر آنان غم مخور و بال خویش را بر مؤمنان بگستران.

خداوند در این آیات خاطر نشان می‌سازد که پیامبر اسلام نباید بر خورداری‌ها و لذت‌های مادی کافران را بزرگ بشمارد و غصه بخورد که چرا او و مسلمانان از این امکانات و لذایذ برخوردار نیستند؛ زیرا خداوند به او نعمتی بس بزرگ داده که قابل مقایسه با ثروت‌ها و برخورداریهای کافران نیست، و آن نعمت گرانسنگ، همان «سبع المثنائی» و قرآن بزرگ است. بنابراین پیامبر باید بال رحمت خود را بر مؤمنان بگستراند و آنان را مورد نوازش قرار دهد.

نظیر این آیه در یادآوری برخی از نعمت‌هایی که به پیامبر اختصاص داده شده، آیه زیر است:

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ (کوثر / ۱)

همانا کوثر را به تو عطا کردیم.

واحدی نقل می‌کند که هفت قافله تجاری از بصری و اذرعان برای یهود بنی قریظه و بنی نضیر رسید که در آن انواع پارچه‌ها و عطرها و جواهر و کالاهای دیگر بود و مسلمانان آرزو کردند که کاش آن اموال آنان بود تا آن را در راه خدا انفاق می‌کردند. پس این آیات (آیات ۸۷-۸۸ سوره حجر) نازل شد تا مسلمانان بدانند که «سبع المثنائی» و قرآن عظیم که به آنان داده شده، بهتر از آن هفت قافله است.<sup>۱</sup>

آنچه ما در این جا مورد بحث قرار می‌دهیم، این است که منظور از «سبعاً من المثنائی» که در این آیه در کنار قرآن عظیم و به عنوان نعمتی همسنگ با آن قرار گرفته، چیست؟ پیش از آن که به پاسخ این سؤال بپردازیم، لازم می‌دانیم که از نظر ادبی دو نکته مهم را در

۱. واحدی، اسباب النزول، ص ۱۸۷.

این جا روشن سازیم، تا زمینه برای فهم درست اقوالی که خواهد آمد فراهم تر شود.  
الف. واژه «مثنی» یا جمع «مثنی» است یا اسم جمعی است که مفرد ندارد و در هر حال از ماده «ثنی» مشتق است که در لغت استعمالات گوناگونی دارد. آنچه مناسب با این آیه است سه معناست:

۱- به معنای تکرار کردن و اعاده کردن و دو تا دو تا شمردن و دو تا بودن است و «اثنین» به معنای عدد دو است.

مشتقات این ماده به این معنا به طور مکرر در قرآن به کار رفته است، مانند: مثنی و ثلاث و رباع (نساء / ۳)، ثانی اثنین (توبه / ۴۰)، ثانی عطفه (حج / ۹). کلمه «یثنون» در آیه: «الآنهم یثنون صدورهم لیستخفوا منه» (هود / ۵) نیز ناظر به همین معناست؛ یعنی منافقان سینه‌های خود را خم می‌کنند و دولا می‌شوند؛ کنایه از این که آنان سرها را به زیر می‌اندازند و از پیامبر روی برمی‌گردانند تا خود را از او پنهان کنند.

۲- به معنای تعریف و توصیف کردن و ثنا گفتن. این ماده در قرآن کریم به این معنا به کار نرفته، مگر در همین کلمه «مثنی» بنا بر بعضی از اقوال که خواهد آمد.

۳- به معنای در انحصار قرار دادن و استثنا کردن. یکی از مشتقات این واژه به این معنا در قرآن به کار رفته است: اذ أقسموا لیصرنَّها مصبحین ولا یستثنون (قلم / ۱۸).<sup>۱</sup>

ب. در جمله «ولقد آتیناک سبعاً من المثنی و القرآن العظیم» از نظر ترکیب لغوی چند وجه متصور است:

۱- این که «سبعاً من المثنی» مفعول دوم «آتیناک»، و «القرآن العظیم» عطف بر «سبعاً» باشد و هر کدام مصداق جداگانه‌ای داشته باشند. طبق این وجه، به پیامبر خدا (ص) دو چیز عطا شده است: یکی «سبعاً من المثنی» و دیگری قرآن عظیم.

۲- «سبعاً من المثنی» و «القرآن العظیم» یک چیز است و واو در میان آنها واو مقحمه و زاید است و تقدیر آن چنین است: «سبعاً من المثنی و هو القرآن العظیم»، و اگر هم واو عاطفه باشد، مشکلی نخواهد داشت و عطف الشیء علی نفسه لازم نمی‌آید، زیرا هر چند که این دو

۱. دلالت واژه «ثنی» به این معانی سه گانه در بیشتر کتاب‌های لغت آمده است، از جمله: خلیل بن احمد، ترتیب کتاب العین، ج ۱، ص ۲۵۱؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۲، ص ۱۳۹؛ ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۱، ص ۳۹۱. ابن فارس معتقد است که این ماده اصل واحدی دارد و آن تکرار و توالی است. وی همه موارد استعمال واژه را به این اصل برگردانده است.

از نظر مصداق خارجی یکی هستند، ولی از نظر مفهوم ذهنی مغایرند و همین مقدار در عطف کافی است.

بنابر وجه اول، در تعبیر «سبعاً من المثنائی» نیز دو وجه متصور است: نخست این که «من» را بیانیه بگیریم، مانند: «فاجتنبوا الرجس من الاوثان» که در این صورت، مصداق «سبعاً» هر چه باشد، به آن «مثنائی» هم گفته می‌شود، یعنی آن چیز هم هفت قسمت است و هم مثنائی است.

دوم این که «من» برای تبعیض باشد، مانند: «طائفة منهم». در این صورت «سبعاً» و «المثنائی» دو مصداق جداگانه خواهند داشت و «سبعاً» قسمتی از «المثنائی» خواهد بود.

با توجه به وجوهی که بیان شد، در تعیین مصداق «سبعاً من المثنائی» در میان مفسران و قرآن پژوهان اختلاف نظر وجود دارد. برخی از آنان بر اساس روایاتی که در این باره نقل شده و برخی دیگر بر اساس قرائنی که یافته‌اند، نظرهای خاصی داده‌اند و بدین‌گونه وجوه و اقوال گوناگونی پیدا شده است. اکنون ما این اقوال را به ترتیب اهمیت و کثرت طرفداران آنها ذکر می‌کنیم و هر کدام را مورد بررسی قرار می‌دهیم و در پایان نظر نهایی خود را می‌آوریم:

**قول نخست.** شایع‌ترین نظر در تعیین مصداق «سبعاً من المثنائی» این است که منظور از آن سورهٔ حمد است که هفت آیه دارد. در روایات متعددی که از پیامبر و ائمهٔ معصومین علیهم السلام نقل شده، «سبعاً من المثنائی» به سورهٔ حمد یا همان فاتحهٔ کتاب تفسیر شده است. ما اکنون برخی از آن روایات را نقل می‌کنیم و نخست روایاتی را که از طریق اهل بیت وارد شده است می‌آوریم:

اول. قال رسول الله (ص): ان الله عزوجل قال لي: يا محمد ولقد آتيناك سبعاً من المثنائي والقرآن العظيم، فأفرد الامتان عليّ بفاتحة الكتاب وجعلها بازاء القرآن العظيم، وان فاتحة الكتاب اشرف ما في كنوز العرش.<sup>۱</sup>

پیامبر خدا فرمود: همانا خداوند به من فرمود: ای محمد، به راستی ما سبع المثنائی و قرآن عظیم را به تو دادیم. خداوند با خصوص فاتحهٔ کتاب تنها بر من منت گذاشت و آن را در برابر قرآن عظیم قرار داد؛ و همانا فاتحهٔ کتاب شریف‌ترین چیزی است که در گنجینه‌های عرش قرار دارد.

۱. شیخ صدوق، الامالی، ص ۲۴۱.

دوم. عن محمد بن مسلم قال: سألت ابا عبد الله (ع) عن السبع المثاني والقرآن العظيم، هي الفاتحة؟ قال: نعم، قلت: بسم الله الرحمن الرحيم آية من السبع المثاني؟ قال: نعم، هي افضلهن<sup>۱</sup>.  
محمد بن مسلم می گوید: از امام صادق (ع) راجع به سبع المثانی و قرآن عظیم پرسیدم و این که آیا منظور سوره فاتحه است؟ فرمود: آری. گفتم: بسم الله الرحمن الرحيم آیه ای از آن است؟ فرمود: آری و بهترین آیه آن است.

سوم. ابن عبد الرحمن عمن رفعه قال: سألت ابا عبد الله (ع) عن قول الله عز وجل: «ولقد آتيناك سبعاً من المثاني والقرآن العظيم» قال: هي سورة الحمد، وهي سبع آيات، منها بسم الله الرحمن الرحيم، وأما سميت المثاني لأنها تثنى في الركعتين<sup>۲</sup>.

راوی می گوید: از امام صادق (ع) راجع به سخن خداوند: «ولقد آتيناك سبعاً من المثاني والقرآن العظيم» پرسیدم. فرمود: آن سوره حمد است که هفت آیه دارد و از جمله آنها بسم الله الرحمن الرحيم است، و این که به این سوره مثانی گفته شده برای آن است که در دو رکعت نماز تکرار می شود.

چهارم. عن الرضا (ع): قيل لامير المؤمنين (ع): أخبرنا عن «بسم الله الرحمن الرحيم» هي من فاتحة الكتاب؟ فقال: نعم، كان رسول الله (ص) يقرأها ويعدّها آية منها ويقول: فاتحة الكتاب، وهي السبع المثاني<sup>۳</sup>.

امام رضا (ع) فرمود: به امیرالمؤمنین (ع) گفته شد که از «بسم الله الرحمن الرحيم» به ما خبر بده که آیا آن جزء فاتحه کتاب است؟ فرمود: آری، پیامبر خدا آن را می خواند و آن را آیه ای از آن سوره قرار می داد و می فرمود: فاتحه کتاب، و آن همان سبع المثانی است. از طریق اهل سنت نیز روایاتی نقل شده که در آنها سبع المثانی به سوره حمد تفسیر شده است، از جمله:

اول: عن ابي سعيد بن المعلى قال: مرّ بي النبي (ص) وأنا أصلي... ثم قال: الا اعلمك اعظم سورة في القرآن قبل ان أخرج عن المسجد؟ فذهب النبي (ص) ليخرج من المسجد فذكرته، فقال: الحمد لله رب العالمين هي السبع المثاني والقرآن العظيم الذي اوتيته<sup>۴</sup>.

۱. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۲۸۹.

۲. عیاشی، تفسیر ج ۱، ص ۱۹. عیاشی چند روایت دیگر نیز به همین مضمون نقل می کند.

۳. صدوق، عیون الاخبار، ج ۱، ص ۳۰۱.

۴. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۶۳۰. بخاری این حدیث را در صفحه ۳۲۸ نیز در ذیل تفسیر فاتحه کتاب با

ابوسعید بن معلی می‌گوید: پیامبر از کنار من گذشت در حالی که من نماز می‌خواندم... تا آن جا که می‌گوید: پیامبر به من گفت: آیا پیش از آن که از مسجد بیرون روم، بزرگ‌ترین سوره‌ای را که در قرآن است به تو یاد ندهم؟ پس رفت که از مسجد بیرون شود، من به یاد او آوردم، فرمود: «الحمد لله رب العالمین» همان سبع المثانی و قرآن عظیم است که به من داده شده است.

دوم. عن ابی بن کعب، أن رسول الله (ص) قال له: إذا افتتحت الصلاة بم تفتح؟ قال: الحمد لله رب العالمین، حتی ختمها، فقال رسول الله (ص): هی السبع المثانی والقرآن العظیم الذی اعطیت. <sup>۱</sup>

از ابی بن کعب نقل شده که پیامبر خدا (ص) به او گفت: هنگامی که شروع به نماز می‌کنی، آن را با چه چیز شروع می‌کنی؟ گفت: با الحمد لله رب العالمین تا آخر آن. پیامبر خدا (ص) فرمود: آن همان سبع المثانی و قرآن عظیم است که به من داده شده است.

این رأی که منظور از سبع المثانی سوره حمد است از بیشتر ائمه حدیث و تفسیر نقل شده است که ما به علت کثرت طرفداران آن، از ذکر نامشان خودداری می‌کنیم. آنها معتقدند که سبع المثانی سوره حمد است و قرآن عظیم هم که به آن عطف شده بقیه قرآن است و این از باب ذکر عام بعد از خاص است که در ادبیات عرب جایگاه ویژه‌ای دارد. ضمناً «من» در «من المثانی» بیانه است و بنابراین منظور از «مثانی» هم سوره حمد است. و علت این که به سوره حمد «مثانی» گفته شده این است که این سوره دو بار نازل شده؛ یک بار در مکه و یک بار در مدینه. شیخ بهایی به این سخن ایراد می‌کند که سوره حجر که آیه سبعمین المثانی در آن است مکی است و در زمان نزول این آیه، سوره حمد فقط یک بار نازل شده بود. آن گاه خودش پاسخ می‌دهد که در علم خدا چنین بوده که بار دیگر هم نازل خواهد شد. <sup>۲</sup> ولی می‌توان به این ایراد چنین پاسخ داد که هر چند سوره حجر مکی است ولی به گفته مفسران همه آیات آن در مکه نازل نشده و آیه سبعمین المثانی در مدینه نازل شده است. <sup>۳</sup>

→

تفاوت جزئی نقل کرده است.

۱. طبری، جامع البیان، ج ۸، ص ۵۸، البته طبری جز این روایت، روایات بسیار دیگری هم از پیامبر و اصحاب به همین مضمون نقل کرده است.
۲. شیخ بهایی، مفتاح الفلاح، ص ۱۵۷.
۳. طبرسی، مجمع البیان، ج ۶، ص ۵۰۱ و فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۱۹، ص ۱۵۱.

برای اطلاق «مثنی» به سوره حمد وجوه دیگری هم گفته شده است؛ از جمله این که این سوره در هر نماز دو بار خوانده می شود، و یا این که این سوره از نظر محتوا به دو قسمت تقسیم می شود؛ قسمتی از آن مربوط به اوصاف خدا و قسمت دیگر مربوط به خواست بندگان است، و یا این که سوره حمد یک سوره استثنایی است و حالت ویژه ای دارد و مثنی از «استثناء» است، یا این که این سوره در برگیرنده ثنای الهی است و مثنی از «ثنا» به معنای تعریف کردن است.<sup>۱</sup>

**قول دوم**، این که منظور از «سبع المثنی» سوره حمد و منظور از «قرآن عظیم» بقیه قرآن است، ولی «من» در «من المثنی» برای تبعیض است. بنابراین، منظور از مثنی همه قرآن، و سوره حمد هفت آیه از آن است؛ همان گونه که در آیه دیگری به همه قرآن «مثنی» اطلاق شده است:

*الله نزل احسن الحديث كتاباً متشابهاً مثنی... (زمر/ ۲۳)*

خداوند، نیکوترین سخن را فرستاد؛ کتابی که آیات آن مانند یکدیگر و «مثنی» است.

قائلین به این قول برای مثنی بودن قرآن وجوهی گفته اند؛ مانند این که برخی از مطالب در قرآن تکرار و اعاده شده و یا برخی از آیات آن برخی دیگر را تفسیر می کند. طبق این قول «مثنی» صفت برای سوره حمد نیست، بلکه صفت برای قرآن است و «سبعاً من المثنی» یعنی هفت آیه از قرآن که همان سوره حمد است.

**قول سوم**، منظور از هر دو عبارت «سبعاً من المثنی» و «القرآن العظیم» سوره حمد است و این عطف، عطف تفسیر است و اطلاق قرآن به جزئی از آن جایز است. شاهد این قول دو روایتی است که از بخاری و طبری نقل کردیم که در آنها پیامبر خدا (ص) مجموع عبارت «سبعاً من المثنی والقرآن العظیم» را به سوره حمد اطلاق فرمود. البته این اطلاق منحصر به این دو روایت نیست بلکه در برخی دیگر از روایات هم آمده است.

طبق این سه قول که «سبعاً من المثنی» به سوره حمد تفسیر شده، این سوره هفت آیه دارد. این مطلب از نظر شیعه مسلم است و بسم الله الرحمن الرحیم آیه نخست این سوره است و فقها درباره کسی که سوره حمد را نمی داند چنین فتوا داده اند که باید در نماز به جای

۱. رجوع شود به: المیزان، ج ۱۲، ص ۲۰۲.

حمد، هفت آیه دیگر از قرآن را که می‌داند بخواند.<sup>۱</sup> اهل سنت نیز سوره حمد را هفت آیه می‌دانند، ولی برخی از آنها مانند شیعه بسم الله را یک آیه می‌شمارند و در این باره روایاتی هم نقل می‌کنند. بعضی از آنها نیز «صراط الذین انعمت علیهم» را یک آیه مستقل به شمار می‌آورند.<sup>۲</sup>

قول چهارم. مراد از «سبعاً من المثانی» هفت سوره طولانی در آغاز قرآن است که عبارتند از سوره‌های: بقره، آل عمران، نساء، مائده، انعام، اعراف و دو سوره انفال و توبه که در حکم یک سوره‌اند.

این قول به ابن عمر و ابن عباس و ابن مسعود و ابن جبیر و مجاهد نسبت داده شده است.<sup>۳</sup> طبری برای این قول ۳۰ روایت نقل می‌کند که هیچ کدام به پیامبر نمی‌رسد و سند آنها از ابن مسعود و ابن عمر و ابن عباس و سعید بن جبیر و مجاهد و ضحاک فراتر نمی‌رود.<sup>۴</sup> سیوطی نیز روایاتی را در این باره از ابن عباس و سعید بن جبیر و مجاهد نقل می‌کند<sup>۵</sup> و هیچ یک از این روایات به پیامبر خدا نمی‌رسد. البته در بسیاری از این روایات نام سوره‌ها به همان صورت است که آوردیم، ولی در روایتی از سعید بن جبیر به جای دو سوره انفال و توبه سوره یونس ذکر شده است.<sup>۶</sup> جالب این که طبری در مجموعه روایاتی که در تفسیر سبع المثانی به فاتحه‌الکتاب آورده، برخی از آنها را از ابن مسعود و ابن عباس و ابن جبیر و مجاهد نقل کرده است.<sup>۷</sup> بنابراین، هم تفسیر سبع المثانی به هفت سوره طولانی و هم تفسیر آن به سوره فاتحه، هر دو از این افراد نقل شده است.

کسانی مانند ابوالعالیه این قول را رد کرده و گفته‌اند: آیه «ولقد آتیناک سبعاً من المثانی» در مکه نازل شده در صورتی که برخی از این سوره‌های طولانی در مدینه فرود آمده است. بنابراین، نمی‌توان سبعاً من المثانی را بر آنها حمل کرد. برخی این اشکال را چنین

۱. علامه حلی، نهاية الاحکام، ج ۱، ص ۴۷۳.

۲. طبری، جامع البیان، ج ۱، ص ۴۸.

۳. آلوسی، روح المعانی، ج ۱۴، ص ۷۸.

۴. جامع البیان، ج ۸، ص ۵۱-۵۴.

۵. سیوطی، الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۰۵.

۶. جامع البیان، ج ۸، ص ۵۲.

۷. همان، ص ۵۴-۵۷.



پاسخ داده‌اند که قرآن پیش از آن که بر محمد(ص) نازل شود به آسمان دنیا نازل شده بود. البته این پاسخ محکم نیست، چون در این آیه از نزول سبع المثانی بر شخص پیامبر خبر داده شده است.<sup>۱</sup> به این اشکال می‌توان چنین پاسخ داد که هر چند سوره حجر در مکه نازل شده است، ولی مفسران تصریح کرده‌اند که آیه «ولقد آتیناک سبعاً من المثانی» در مدینه نازل شده است (همان گونه که پیش‌تر نقل کردیم).

در روایات شیعه تنها یک روایت پیدا کردیم که در آن از قول امیرالمؤمنین(ع) نقل شده که فرموده است: خداوند به محمد(ص) هفت سوره طولانی و فاتحة الكتاب را داد که آن همان سبع المثانی و قرآن عظیم است.<sup>۲</sup> اگر این روایت از نظر سند درست باشد، باید گفت که سبع المثانی همان هفت سوره طولانی، و قرآن عظیم فاتحة الكتاب است.

**قول پنجم**، این که منظور از «سبع المثانی» هفت سوره‌ای است که پس از سوره‌های «مئین» قرار گرفته‌اند.<sup>۳</sup> توضیح این که سوره‌های قرآن را از نظر بلندی و کوتاهی به چند قسم تقسیم کرده‌اند: طوال، مئین، مثانی، مفصل و قصار.<sup>۴</sup>

شاهد این قول که به ابوالهیثم نسبت داده شده<sup>۵</sup> روایتی است که از رسول خدا(ص) نقل شده که فرمود: خداوند هفت سوره طوال را به جای تورات و سوره‌های مئین را به جای انجیل و سوره‌های مثانی را به جای زبور به من داد، و پروردگارم مرا با دادن سوره‌های مفصل فروزی بخشید.<sup>۶</sup>

البته این روایت دلالتی بر مدعا ندارد، چون در این روایت تعبیر «سبعاً من المثانی» نیامده است و مجرد ذکر «مثانی» چیزی را اثبات نمی‌کند؛ همان گونه که این کلمه در آیه‌ای که از سوره زمر آوردیم نیز وجود دارد و در عین حال رابطه آن با سبع المثانی مورد گفت و گو است. **قول ششم**. بعضی‌ها سبع المثانی را به هفت سوره‌ای که در آغاز آنها «حم» آمده، تفسیر

۱. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۹، ص ۲۰۸.

۲. طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۳۲۰.

۳. فخر رازی، ج ۱۹، ص ۲۰۹.

۴. درباره این اصطلاحات رجوع شود به: سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۱۶۳؛ زرکشی، البرهان، ج ۱، ص ۳۷.

۵. ابن منظور، لسان العرب، ج ۲، ص ۱۳۹.

۶. این روایت در منابع شیعی از طریق سعد اسکاف به نقل از امام باقر(ع) از پیامبر(ص) نقل شده (کافی، ج ۲، ص ۶۰۱ و تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵) و در منابع اهل سنت از طریق واثله بن اسقع و ابوقلابه از پیامبر نقل شده است (جامع البیان، طبری، ج ۱، ص ۴۴).

کرده‌اند.<sup>۱</sup> این سوره‌ها عبارتند از: غافر (مؤمن)، فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه و احقاف. این تفسیر از آن جا پدید آمده است که سوره‌هایی که با «خم» شروع می‌شوند هفت سوره‌اند، و در روایات متعددی از آنها به صورت یک مجموعه و به عنوان «آل حامیم» یاد شده است که دارای فضایل بسیاری هستند.

از انس بن مالک نقل شده که پیامبر خدا فرمود: خداوند به جای تورات به من آن هفت سوره (طولانی) را داد و به جای انجیل، الرات تا طواسین را داد و به جای زبور میان طواسین و حوامیم را داد و مرا با حوامیم و سور مفصل برتری داد و هیچ پیامبری پیش از من آنها را نخوانده است.<sup>۲</sup> همچنین از ابن عباس نقل شده که هر چیزی مغزی دارد و مغز قرآن حوامیم است. از پیامبر خدا (ص) نقل شده که حوامیم دیباج قرآن است، و در بعضی از روایات، حوامیم ریحان‌های قرآن معرفی شده است.<sup>۳</sup>

این که گفتیم این سوره‌ها به صورت یک مجموعه و به نام «آل حامیم» معروف است، برای آن است که این نام علاوه بر روایات، در اشعار پیشینیان هم آمده است؛ مثلاً کمیت اسدی در بیتی خطاب به اهل بیت پیامبر (ص) می‌گوید:

وجدنا لكم في آل حاميم آية تأولها من اتقى ومعرب<sup>۴</sup>

برای شما در سوره‌های آل حامیم آیه‌ای یافتیم که هر کس از ما که تقیه می‌کند یا آشکارا سخن می‌گوید، آن را تأویل کرده است.

مطلب دیگر این که سوره‌های حوامیم همه در مکه نازل شده‌اند و آن اشکالی که ابوالعالیه در تفسیر سبع المثانی به سبع طووال مطرح کرده بود، در این جا وارد نیست. با همهٔ این تفصیلات، تفسیر سبع المثانی به حوامیم دلیل روشنی ندارد و نمی‌توان با این استحسانات، آن را تأیید کرد.

قول هفتم این که منظور از «سبعاً من المثانی» کل قرآن است. این قول به ابن عباس و طاووس و نیز به ضحاک و ابومالک نسبت داده شده است.<sup>۵</sup>

۱. روح المعانی، ج ۱۴، ص ۷۸؛ زمخشری، الکشاف، ج ۲، ص ۵۸۷.

۲. الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۴۴.

۳. مجمع البیان، ج ۸، ص ۷۹۷.

۴. مجمع البیان، ج ۹، ص ۴۳. منظور این آیه است: قل لا اسئلكم عليه اجراً الا المودة فی القربى (شوری / ۲۳).

۵. فخر رازی، ج ۱۹، ص ۲۰۹، قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۰، ص ۵۵.

قائلین به این قول، تعبیر «سبعاً من المثانی» را ناظر بر آیه ۲۳ سوره زمر که پیش از این آوردیم، می‌دانند و معتقدند همان گونه که در آن آیه همه قرآن با وصف «مثانی» متصف شده، در این جا نیز منظور از «سبعاً من المثانی» همان است.<sup>۱</sup> و این که در این جا عدد هفت هم اضافه شده، اشاره به این جهت است که معارف قرآن هفت بخش دارد: امر، نهی، بشارت دادن، بیم دادن، مثل زدن، شمارش نعمت‌های خدا و نقل اخبار پیشینیان.<sup>۲</sup>

این تقسیم بندی که از برخی از مفسران نقل شده، تقسیم بندی درستی به نظر نمی‌رسد زیرا در آن، موضوعاتی مانند بحث‌های مربوط به توحید و صفات خدا و آیات مربوط به جهان آفرینش مورد غفلت قرار گرفته و اساساً چنین تقسیم بندی‌هایی کار محکمی نیست و می‌توان تقسیم بندی‌های دیگری هم کرد که کمتر یا بیشتر از هفت باشد.

البته ممکن است گفته شود که عدد هفت در این جا موضوعیت ندارد و منظور از آن فقط تکثیر و تعدد است و این در زبان عربی مرسوم است و حتی در قرآن نیز نظیر دارد و عدد هفت و هفتاد برای تکثیر استعمال شده است، مانند:

ولو أنما فی الارض من شجرة أقلام و البحر یمده من بعده سبعة أبحر مانفدت کلمات الله

(لقمان / ۲۷)

و اگر تمامی درختان روی زمین قلم باشند و دریا را هفت دریای دیگر یاری کند، سخنان خدا پایان نپذیرد.

ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم (توبه / ۸۰)

اگر هفتاد بار برای آنان طلب آمرزش کنی، خدا آنان را نخواهد بخشید.

بدون شک در این دو آیه عدد هفت و هفتاد برای تکثیر است؛ چون این طور نیست که اگر بیش از هفت دریا مرکب شود کلمات خدا پایان می‌پذیرد بلکه کلمات او نامحدود است؛ و نیز این طور نیست که اگر پیامبر بیش از هفتاد بار برای مشرکان استغفار کند خدا آنها را خواهد بخشید. بنابراین شاید در آیه مورد بحث هم عدد هفت برای تکثیر است و عدد

۱. اطلاق مثانی بر همه قرآن در شعر صفیه دختر عبدالمطلب نیز آمده است. او در مرثیه‌ای که برای رسول خدا(ص) سروده است می‌گوید:

فقد کان نورا ساطعا یهتدی به فخص بتزیل المثانی المعظم

(قرطبی ج ۱۰، ص ۵۵).

۲. الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۰۵، و تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۵۷۷.

موضوعیت ندارد.

این سخن گرچه به خودی خود درست است ولی با توجه به روایاتی که در تفسیر سبع المثانی آمده، جریان آن در این آیه دلیل روشنی می‌خواهد که در دست نیست. برخی از کسانی که «سبع المثانی» را به کلّ قرآن حمل کرده‌اند، گفته‌اند که در این تعبیر، قرآن به هفت جزء مساوی تقسیم شده و به معنای هفت هفتم است که شامل همه قرآن می‌شود<sup>۱</sup> و این مانند تقسیم بندی قرآن به ۳۰ جزء و یا ۱۲۰ حزب و مانند آنهاست.

تفسیر سبع المثانی به کل قرآن این مشکل را هم دارد که در این آیه «عطف الشی علی نفسه» لازم می‌آید، چون در آیه شریفه، «القرآن العظیم» به «سبعاً من المثانی» عطف شده است و باید معطوف با معطوف علیه مغایرت داشته باشد. زمخشری به این اشکال چنین پاسخ می‌دهد که مفعول «آتیناک» جامع این دو صفت است؛ در واقع خدا می‌فرماید: ما به تو چیزی دادیم که این دو صفت را دارد. بعضی نیز واو را در این جا واو مقحمه و یا زاید دانسته‌اند که پیش‌تر به آن اشاره کردیم. در این صورت معنای آیه چنین می‌شود: ما به تو سبع المثانی را که همان قرآن عظیم است دادیم.

در علت نامیدن قرآن به مثانی و جوهری گفته شده است؛ از جمله این که قصه‌ها و موضوعات در آن تکرار شده و یا مجموع قرآن دوبار نازل شده و یا در مقایسه با کتاب‌های آسمانی دیگر از نظر زمان نزول در زمان متأخری قرار گرفته و حالت ثانوی دارد و یا قرآن شامل حمد و ثنای الهی است و از این قبیل.

**قول هشتم.** مراد از «سبع المثانی» مضامین هفت صحیفه‌ای است که بر پیامبران پیشین نازل شده است؛<sup>۲</sup> به این معنا که هر مطلبی که در کتاب‌های آسمانی دیگر نازل شده، همانها بر پیامبر اسلام نیز نازل گردیده، به اضافه مطالبی که در قرآن منحصراً بر آن حضرت نازل شده است. زمخشری می‌گوید: جایز است که به همه کتاب‌های الهی «مثانی» گفته شود، چون این کتاب‌ها شامل ثنای الهی است و یا در این کتاب‌ها موعظه‌های مکرر وجود دارد و قرآن هم قسمتی از آنهاست.<sup>۴</sup> این قول نیز دلیل روشنی ندارد و فقط نوعی استحسان است و قائل

۱. فخر رازی، ج ۱۹، ص ۲۰۹.

۲. زمخشری، الکشاف، ج ۲، ص ۵۸۸.

۳. روح المعانی، ج ۱۴، ص ۷۸.

۴. الکشاف، ج ۲، ص ۵۸۸.

آن نیز مشخص نشده و در کتاب‌های تفسیری تنها به صورت یک احتمال مطرح شده است. قول نهم. برخی از مستشرقان احتمال داده‌اند که منظور از «سبع المثانی» هفت قصه قرآنی است که در آنها به نزول عذاب دنیوی تصریح شده است، مانند قصه نوح و لوط و شعیب و هود و صالح. این نظریه در میان مفسران مسلمان سابقه ندارد و گویا نخستین بار، آن را اشپرنگر در کتاب زندگی و تعالیم محمد، ج ۱، ص ۴۶۲ و هورویتس در کتاب پژوهش‌هایی در قرآن، ص ۲۶-۲۸ مطرح کرده‌اند.<sup>۱</sup> ریچارد بل نیز پس از بررسی آن قصه‌ها در تأیید این نظریه می‌گوید: بعضی از محققان اروپایی به این نظر گرایش دارند که این کلمه عربی از کلمه «مشنای» عبری اخذ شده، یا با احتمال بیشتر از کلمه سریانی یا عبری - آرامی «مثنیثا». شریعت شفاهی یهود کلا «مشنا» نام دارد. ریچارد بل اضافه می‌کند که عقیده اکثریت، طرفدار این معناست که مراد از آن «داستان‌های دارای مکافات الهی» است، چه بر این مبنا که مثنای به معنای مکرر است و چه بر این مبنا که مشنای به معنای داستان است.<sup>۲</sup>

این نظریه نیز با دلیل روشنی همراه نیست و ناشی از جرأت و جسارت غربی‌ها در اظهار نظرهای خاص در آیات قرآنی است. نظیر سخن یکی دیگر از آنان که این احتمال سخیف را مطرح کرده است که عبارت «سبعاً من المثانی» در اصل «شیئاً من المتالی» بوده و چون قرآن‌های اولیه نقطه نداشته، قاریان آن را به اشتباه چنین خوانده‌اند!<sup>۳</sup> در حالی که همه می‌دانند که قرائت قرآن سینه به سینه و از طریق نقل از تابعین و صحابه پیامبر صورت گرفته است.

ریچارد بل در تأیید نظریه «هفت داستان دارای مکافات الهی» به دنباله آیه ۲۳ سوره زمر که پیش از این آوردیم استشهاد می‌کند. در آن جا پس از توصیف قرآن به «مثنای» گفته شده که «پوست کسانی که از پروردگارشان می‌ترسند جمع می‌شود، سپس پوست‌ها و دل‌هاشان به

۱. پاورقی مقاله «تعامل تفسیر و حدیث در تعیین سبع المثانی» در مجله ترجمان وحی، شماره ۸، ص ۲۹.  
 ۲. ریچارد بل، مقدمه‌ای بر ترجمه قرآن، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، مجله ترجمان وحی، شماره ۸، صص ۱۰۹-۱۱۰.  
 ۳. جیمز بلمی در مقاله زیر:

James A. Bellamy, «some proposed emendations to the text of the Koran», in *Journal of the American Oriental Society*, 113iv (1993) pp. 562-573.

یاد خدا نرم می‌گردد.» بل می‌گوید که این حالت با آیات عذاب تناسب دارد.<sup>۱</sup> این استشهد نادرست است، زیرا بدون شک در آن آیه مثانی به همه قرآن اطلاق شده و در ردیف سه صفت دیگر آمده که عبارتند از: احسن الحدیث، کتاب و متشابه. این سه صفت مربوط به همه قرآن است و حتی صفت متشابه نیز مربوط به همه قرآن است، و متشابه در این جا در مقابل محکم قرار نگرفته و مفهومی عام دارد و همه آیات قرآنی می‌تواند چنین تأثیری داشته باشد. از این گذشته، قصه‌هایی که در آنها به عذاب دنیوی اشاره شده بیش از هفت تاست و ریچارد بل که خود به این مطلب واقف بوده می‌گوید: هفت تا از آنها مهم است. باید گفت: همه قصه‌های قرآنی مهم است و چنین گزینشی فقط برای توجیه آن نظریه است و مبنای محکمی ندارد.

**قول دهم.** در برخی از روایاتی که از طریق اهل بیت نقل شده، «سبع المثانی» به ائمه تفسیر شده است. این روایات دو دسته‌اند: در یک دسته «مثانی» و در دسته دیگر «سبع المثانی» به ائمه تفسیر شده است. مهم‌ترین روایت از دسته اول، روایتی است که در چندین کتاب روایی معتبر از امام باقر(ع) به این شرح نقل شده است:

عن ابی جعفر(ع) قال: نحن المثانی الذی اعطاه الله نبینا محمداً...<sup>۲</sup>

امام باقر(ع) فرمود: ما همان مثانی هستیم که خداوند به پیامبر ما محمد عطا کرده است. در دسته دوم تعبیرهای مختلفی وجود دارد، از جمله:

عن سماعة قال: سألت ابا عبدالله عن قول الله تعالى: «ولقد آتيناك سبعاً من المثانی والقرآن العظيم» قال: فقال لی: نحن والله السبع المثانی.<sup>۳</sup>

سماعه گفت: از امام صادق(ع) راجع به سخن خداوند: «ولقد آتيناك سبعاً من المثانی والقرآن العظيم» پرسیدم. گفت: به خدا سوگند که سبع المثانی ما هستیم.

عن یونس بن عبدالرحمان عمّن ذكره، رفعه قال: سألت ابا عبدالله(ع) عن قول الله: «ولقد آتيناك سبعاً من الثانی والقرآن العظيم» قال: انّ ظاهرها الحمد و باطنها ولد الولد والسابع منها القائم.<sup>۴</sup>

یونس بن عبدالرحمان از کسی که شنیده مرفوعاً نقل می‌کند که گفت: از امام صادق(ع)

۱. بل، همانجا.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴۳؛ توحید صدوق، ص ۱۵۰، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۷؛ بصائر الدرجات، ص ۲۰.

۳. تفسیر فرات، ص ۲۳۱.

۴. تفسیر عیاشی، ج ۳، ص ۲۵۰.

راجع به سخن خداوند: «ولقد آتیناک سبعاً من المثنی والقرآن العظیم» پرسیدم. گفت: ظاهر آن سوره حمد و باطن آن فرزند فرزند است و هفتمین آنها قائم است.<sup>۱</sup>

سماعة قال: قال ابوالحسن (ع): «ولقد آتیناک سبعاً من المثنی والقرآن العظیم» قال: لم يعط الانبياء الا محمد (ص) وهم السبعة الائمة الذين يدور عليهم الفلك، والقرآن العظیم محمد.<sup>۲</sup>  
سماعه گفت: امام موسی بن جعفر (ع) پس از تلاوت آیه: ولقد آتیناک سبعاً من المثنی، گفت: سبع المثنی به هیچ پیامبری جز محمد (ص) داده نشده و آن همان هفت امامی است که فلك بر آنها می‌گردد و قرآن عظیم محمد (ص) است.

اکنون که عمده‌ترین روایات این باب را ملاحظه کردید، می‌گوییم: شیخ صدوق روایات دسته اول را که در آنها فقط «مثنی» ذکر شده است، چنین توجیه می‌کند که منظور این است که ما همان کسانی هستیم که پیامبر آنها را هم‌ردیف قرآن قرار داده و از مردم خواسته است که به قرآن و ما تمسک کنند.<sup>۳</sup>

طبق این توجیه، کلمه «مثنی» در این روایات به کلی از آیه مورد بحث بیگانه است و منظور این است که ائمه، دومی از دو امانت پیامبرند که در حدیث ثقلین آمده است؛ ولی این توجیه جای تأمل دارد، زیرا در روایت آمده که خداوند «مثنی» را به پیامبر عطا کرده و این تعبیر اشاره به آیه سبع المثنی دارد. همچنین روایات دسته دوم قرینه خوبی است که منظور از مثنی در این روایات هم همان سبع المثنی است.

در مورد روایات دسته دوم، کار اندکی دشوار است، زیرا تطبیق عدد هفت به دوازده امام و یا چهارده معصوم مشکل به نظر می‌رسد. البته کسانی توجیهاتی ذکر کرده‌اند، مانند این که منظور از عدد هفت در این جا، هفت نامی است که چهارده معصوم دارند و آنها عبارتند از: محمد، فاطمه، علی، حسن، حسین، جعفر و موسی که تشکیل دهنده اسامی هر چهارده نفر است و مثنی از ثنا مشتق شده و یا به مفهوم هم‌ردیف بودن آنها با قرآن است و خود پیامبر هم داخل در این مفهوم است و در عین حال سبع المثنی به او اعطا شده و میان معطی و معطی له تغایر اعتباری کافی است.<sup>۴</sup> همچنین گفته شده که اگر عدد هفت را دو برابر کنیم عدد چهارده

۱. منظور از «ولد الولد = فرزند فرزند»، بودن ائمه از نسل پیامبر است.

۲. همانجا.

۳. توحید صدوق، ص ۱۵۱.

۴. فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۳، ص ۱۲۱.

به دست می‌آید. و نیز گفته شده که بیشتر علوم از هفت امام منتشر گشته است.<sup>۱</sup> حقیقت این است که این توجیهاات چندان قانع کننده نیست و مشکل عدد هفت همچنان باقی است و حتی در این جا نمی‌توان آن را برای تکثر گرفت چون روایت تصریح دارد که هفتمین آنها قائم است.

آنچه به نظر می‌رسد این است که در مورد روایات دسته اول که در کتاب‌های معتبر و با سندهای خوب نقل شده، همان توجیه شیخ صدوق را بپذیریم و بگوییم منظور این است که ائمه عدل و همدریف قرآنند و مثنائی به معنای دومی از دو چیز است و آن دو چیز قرآن و اهل بیت است که در حدیث ثقلین آمده است، و در مورد روایات دسته دوم باید بگوییم که هم روایت فرات و هم روایت عیاشی، هر دو، به اصطلاح محدثان، «مرسل» اند و هیچ کدام از آنها سند متصل ندارند و نمی‌توان به آنها استناد کرد و بعید نیست که این روایات از ساخته‌های اسماعیلیه و یا واقفیه باشد که هر دو از فرقه‌های شیعه و معتقد به هفت امام هستند، همان‌گونه که مجلسی نیز به این مطلب اشاره می‌کند.<sup>۲</sup>

در میان این اقوال و یا جوهری که ذکر شد، آنچه به نظر درست تر می‌رسد این است که منظور از «سبع المثانی» سوره حمد باشد؛ با این تقریب که «من» در «من المثانی» برای تبعیض است و منظور از «مثنائی» به قرینهٔ آیهٔ ۲۳ سوره زمر، همهٔ قرآن است و بنابراین، مثنائی صفت برای سوره حمد نیست، بلکه صفت برای قرآن است. این وجه از آن جهت قوت دارد که در روایات متعدد و معتبری که هم از طریق شیعه و هم از طریق اهل سنت نقل شده «سبعاً من المثانی» به سوره حمد تفسیر گردیده و با وجود این همه روایات متعدد و معتبر که برخی از آنها را نقل کردیم، وجوه دیگر قابل تأیید نیست؛ چون بسیاری از آنها مستند به روایات نیست و برخی هم که روایاتی دارد یا به معصوم نمی‌رسد و یا از نظر سند مخدوش است.

در پایان این گفتار، وجه دیگری را که به ذهن می‌رسد به عنوان یک دیدگاه مطرح می‌کنیم که نیاز به بررسی بیشتری دارد و آن این است که منظور از «سبع المثانی» هفت بطن قرآن باشد. در روایات بسیاری که از معصومین نقل شده چنین آمده است که قرآن ظاهری دارد و باطنی، و باطن آن هم باطنی تا هفت بطن، و منظور این است که آیات قرآنی به گونه‌ای است

۱. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۱۵.

۲. همان، ص ۱۱۷.



که تاب چندین معنا را دارد و خواننده می‌تواند به اندازه گنجایش فکر و ظرفیت استعداد خود در سطوح مختلفی از آن بهره‌مند شود و این رمز جاودانگی و عمق قرآن است.

قال رسول الله (ص): ان للقرآن بطناً ولبطنه بطناً الى سبعة ابطن.<sup>۱</sup>

پیامبر خدا فرمود: برای قرآن باطنی است و باطن آن را نیز باطنی است تا هفت باطن. ابولبید می‌گوید: امام باقر(ع) در پاسخ مردی که از تفسیر «المص» پرسیده بود، پاسخی داد، و چون آن مرد رفت به من گفت: این تفسیر آن در ظهر قرآن بود، آیا از تفسیر آن در بطن قرآن به تو خبر بدهم؟ گفتم: آیا قرآن ظهر و بطنی دارد؟ فرمود: قرآن ظاهری و باطنی دارد.<sup>۲</sup> امام باقر(ع) به جابر بن یزید جعفی فرمود:

يا جابر ان للقرآن بطناً وللبطن بطناً وله ظهر وللظهر ظهر<sup>۳</sup>

ای جابر! برای قرآن بطنی است و برای بطن آن نیز بطنی است و برای آن ظاهری است و برای ظاهر آن نیز ظاهری است.

همچنین در روایات بسیاری که از طریق شیعه و سنی نقل شده چنین آمده است که قرآن بر هفت حرف نازل شده است. نزول قرآن بر هفت حرف، در کتاب‌های حدیثی اهل سنت به طور گسترده و با طرق گوناگون آمده<sup>۴</sup> و در کتاب‌های حدیثی شیعه نیز این مضمون وارد شده است:<sup>۵</sup>

قال امیر المؤمنین (ع): أنزل القرآن على سبعة احرف كلها شاف كاف.<sup>۶</sup>

امیر المؤمنین(ع) فرمود: قرآن بر هفت حرف نازل شده که همگی کفایت‌کننده و شفا دهنده است.

عن ابی جعفر (ع) قال: تفسیر القرآن على سبعة احرف، منه ما كان ومنه ما لم یکن بعد تعرفه

۱. ابن ابی جمهور، عوالی اللالی، ص ۱۰۶.

۲. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۹۰، به نقل از المحاسن برقی، ص ۲۷۰.

۳. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲.

۴. از جمله: صحیح بخاری، ج ۶۷ ص ۳۱۷، جامع البیان، ج ۱، ص ۱۱.

۵. برخی از بزرگان گمان کرده‌اند که حدیث «سبعة احرف» از طریق شیعه وارد نشده بلکه ائمه شیعه آن را نفی کرده‌اند، در حالی که چنین نیست و شما روایات سبعة احرف را از کتاب‌های حدیثی شیعه در متن مقاله ملاحظه می‌فرمایید. ما راجع به انکار سبعة احرف از سوی ائمه نیز در متن توضیح داده‌ایم.

۶. بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۹۷.

### الائمة<sup>۱</sup>

امام باقر(ع) فرمود: تفسیر قرآن بر هفت حرف است، برخی از آن واقع شده و برخی از آن هنوز واقع نشده و ائمه آن را می دانند.

البته در برخی از روایات اهل بیت، نزول قرآن به هفت حرف بدان گونه که عامه می گویند، به شدت مورد انکار قرار گرفته است، از جمله فضیل بن یسار از امام صادق(ع) پرسید که مردم می گویند: قرآن به هفت حرف نازل شده، امام فرمود:

**كذبوا اعداء الله ولكن نزل على حرف واحد من عند الواحد<sup>۲</sup>.**

دشمنان خدا دروغ می گویند، بلکه قرآن بر یک حرف و از سوی خدای یگانه نازل شده است.

به نظر می رسد که آنچه مورد تکذیب امام قرار گرفته، برداشت آنها از هفت حرف است که گمان می کردند منظور از هفت حرف، هفت قرائت یا هفت لهجه است و امام آن را نفی می کند؛ ولی اگر منظور از آن هفت برداشت از آیه باشد مورد انکار نیست و به منزله هفت بطن است. اتفاقاً در روایتی از امام صادق به این مطلب اشاره شده است:

**عن حماد بن عثمان قال: قلت لابی عبدالله (ع): ان الاحاديث تختلف عنكم. قال: فقال: ان القرآن نزل على سبعة احرف، و ادنى ماللامام ان يفتى على سبعة وجوه، ثم قال: «هذا عطاؤنا فامنن او امسك بغير حساب»<sup>۳</sup>.**

حماد بن عثمان می گوید: به امام صادق(ع) گفتم: از شما احادیث گوناگونی (درباره نزول قرآن بر هفت حرف) می رسد. فرمود: همانا قرآن بر هفت حرف نازل شده و کمترین چیزی که بر امام است این است که به هفت وجه فتوا دهد. سپس این آیه را خواند: «این بخشش ماست، آن را بی حساب ببخش یا برای خود نگاه دار».

ملاحظه می فرمایید که در این روایت امام صادق(ع) بر نزول قرآن بر هفت حرف تأکید دارد، ولی آن را مربوط به برداشت های متفاوت از قرآن می داند و این موضوع را یکی از عطایای الهی می شمارد و به راستی هم همین است و این حالت قرآن، یکی از وجوه اعجاز آن

۱. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۹۸ به نقل از بصائر الدرجات، ص ۱۹۶.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۳.

۳. شیخ صدوق، الخصال، ص ۳۵۸؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲.

۴. سوره ص، آیه ۳۹.

است و سبب می شود که هر کسی با هر فهم و استعدادی از آیات قرآن بهره مند شود. حال می گوییم: بعید نیست که مراد از «سبع المثانی» همان هفت بطن یا هفت حرف قرآن باشد و خداوند آن را به صورت یک عطیه به پیامبر خود بخشیده و فرموده است «ولقد آتیناک سبعاً من المثانی والقرآن العظیم»، به این بیان که منظور از مثانی همه قرآن است که هفت بطن یا هفت وجه از آن به پیامبر داده شده و ممکن است قرآن بطون دیگری هم داشته باشد که نزد خداست و اختصاص به او دارد و کسی را از آن آگاه نکرده است. و این که «سبع المثانی» در روایات به گونه های مختلف تفسیر شده، می تواند یکی از مصادیق هفت بطنی باشد که آیه مورد نظر دارد.

اگر این نظریه پذیرفته شود، عطف «القرآن العظیم» به «سبعاً من المثانی» مشکلی نخواهد داشت و می توانیم موضوع «عطف الشیء علی نفسه» را با وجوهی که در توضیح قول هفتم از زمخشری و دیگران نقل کردیم، در این جا نیز توجیه کنیم.